جشنواره فجر

پرویز شیخ‌طادی:

کار فیلمساز، پیش‌بینی آینده است

پرویز شیخ‌طادی، کارگردان فیلم سینمایی «امپراطور جهنم» در نشست خبری این فیلم در پاسخ به انتقادات مطرح‌شده پیرامون کیفیت غیرقابل قبول این اثر گفت: «به من می‌گویند چرا فیلم سفارشی می‌سازید درحالی که هیچ جایی وجود ندارد که سینمای استراتژیک را مهندسی کند و سفارش دهد. در واقع من هستم که سفارش می‌دهم و ۶ سال دنبال آن می‌دوم. به هزاران مدیر باید توضیح دهم درباره کارم و درنهایت سعی می‌کنم هر طور که شده کارم را ارائه دهم. از میان این صدها کارگردان حداقل اجازه دهید ۲ کارگردان از کشورشان دفاع کنند. این فیلم و قسمت بعدی آن به شکل یک پیش‌بینی بود. کار فیلمساز نشان دادن اتفاقات روز نیست بلکه کارش این است از آینده بگوید. متأسفانه تاخیری که در نمایش این فیلم اتفاق افتاد باعث شد آن پیش‌بینی‌ها نشان داده نشود و در نهایت هم حذفش کردند. همچنین علی نصیریان، بازیگر نقش اصلی این فیلم نیز در پاسخ به سوالی در ارتباط با اینکه چرا برخلاف اغلب بازیگران سینمای ایران که معمولا از حضور در آثار سیاسی استقبال نمی‌کنند، استاد نصیریان حاضر به حضور در چنین آثاری می‌شود، گفت: در انتخاب نقش‌هایم اصولاً دنبال مسائل سیاسی و غیرسیاسی نیستم بلکه دنبال کار چالش‌برانگیز هستم البته نمی‌گویم بی‌تفاوت هستم، نه. ولی به هر حال آن مسائلی که در شکارچی شنبه برایم مطرح بود و ارزش داشت در این کار هم چنین بوده است. آقای شیخ‌طادی خیلی پژوهشگرانه با موضوعات مواجه می‌شود و با جنبه‌های سیاسی و ناسیونالیستی آن را میزان می‌کند و نگاهش روزمره نیست. در ادامه محمد خزاعی، تهیه‌کننده این اثر نیز در سخنانی با انتقاد از عماد افروغ که سال گذشته عضو هیات انتخاب جشنواره فجر و مخالف اصلی فیلم «امپراطور جهنم» بود، گفت: آقای افروغ شما از سینما چه می‌دانید؟ چطور در همه مسائل ابراز نظر می‌کنید؟ جلوه‌های ویژه را چقدر می‌شناسید؟ اگر قرار است این فیلم‌ها را نسازیم به ما بگویید. این فیلم را اخته کردند از بس که پشت سر هم به آن اصلاحیه زدند.

■■■

حواشی نشست خبری یک فیلم شعارزده

فرار کارگردان «عرق سرد» از پاسخ به انتقادات

نشست خبری فیلم سینمایی «عرق سرد» در حالی در روز پنجم برگزاری جشنواره فجر در سالن اهالی رسانه برگزار شد که طرح چند سوال از سوی خبرنگاران و عدم پاسخگویی سازندگان این اثر به سوالات طرح شده، حاشیه‌ساز شد. در این نشست یکی از خبرنگاران از سهیل بیرقی، کارگردان «عرق سرد» که فیلمش رگه‌های پررنگی از سیاهنمایی دارد، پرسید آیا حاضرید برای نشان دادن حسن نیت خود این فیلم را به جشنواره‌های خارجی نفرستید؟ سوالی که بیرقی جوابی برای آن نداشت و در نهایت نیز از پاسخ به آن طفره رفت! همچنین یکی دیگر از اهالی رسانه با اشاره به این نکته که مجری تلویزیون در فیلم «عرق سرد» ارجاع به بدنه سنتی و مذهبی جامعه دارد در حالی که شخصیت واقعی این ماجرا چنین نیست، از سازندگان این اثر درباره اصرار آنها برای ترسیم چهره‌ای مذهبی از این کاراکتر سوال پرسید که آقای کارگردان این بار هم در عمل از پاسخ دادن به سوال خودداری کرد و گفت: صریح نام مجری مورد نظر را بگویید تا جواب بدهم. من منظور شما را متوجه نشدم، بنابراین به این سوال جواب نمی‌دهم. البته او در ادامه وقتی یک بار دیگر با انتقاد یکی از اهالی رسانه در ارتباط با این موضوع روبه‌رو شد، گفت: تفکری در تلویزیون حاکم است که ریاکارانه است و البته این مدیوم تولیداتی داشته که خیابان‌ها را خلوت می‌کند اما درباره نقد یک مجری تلویزیون باید بگویم حتما کارمندان شریف بسیار زیادی این سازمان دارد ولی من قصدم نقد افرادی بود که در تلویزیون ریاکاری می‌کنند.

«تنگه ابوقریب» شگفتی روزهای پایانی جشنواره فیلم فجر

معجزه ابوقریب

«تنگه ابوقریب» بدون شک یکی از پدیده‌های این دوره از جشنواره فیلم فجر است؛ هم از آن نظر که به واسطه بزرگی ابعاد پروداکشن اثری متفاوت و تازه در سینمای ایران محسوب می‌شود و هم از این نظر که سعی کرده در زمینه روایت یک قصه دفاع‌مقدسی نیز سراغ ادبیاتی تازه برود. نمایش این فیلم در میان انبوهی از آثار اجتماعی و گاهی شعارزده‌ای که به این دوره از جشنواره فیلم فجر راه پیدا کردند، با استقبال بسیار خوبی از سوی اهالی رسانه و مخاطبان روبه‌رو شد. این در حالی است که در چند سال اخیر کمتر مواردی بوده که یک اثر دفاع‌مقدسی بتواند تا این اندازه مورد توجه مخاطب عام و خاص سینما قرار بگیرد؛ آن هم در شرایطی که هنوز هم نبض سینمای ایران بیشتر در دستان اجتماعی‌سازهاست و سینمای دفاع‌مقدس سهم چندانی از این جریان اصلی تولید در سینمای ایران ندارد.

تنگه ابوقریب

بهرام توکلی با «تنگه ابوقریب» همه را حیرت‌زده کرده است

عبور از تنگه‌های سخت سینمایی

آصف سعادتی: بهرام توکلی، کارگردان جوان و جویای تجربه سینمای ایران که با «برف سرخ»، «پابرهنه در بهشت»، «پرسه در مه»، «اینجا بدون من»، «آسمان زرد کم عمق» و «من دیه‌گو مارادونا نیستم» در سینمای ایران مطرح شد، امسال جشنواره فیلم فجر را با فیلم متفاوتش یعنی «تنگه ابوقریب» حیرت‌زده کرده است. او در ابوقریب با یک ساختار رئال می‌خواهد مخاطبان نسل سوم و چهارم انقلاب را که از چیستی و چگونگی جنگ سوال دارند به بهترین شکل و از نزدیک با مفهوم دفاع‌مقدس آشنا کند. روی «دفاع» بودن جنگ هم تکیه دارد و از حیث واقعیت نیز در دل یک عملیات یک روزه به شکل کاملا ملموسی مخاطبان را با خودش تا نزدیک‌ترین نمای ممکن از صحنه‌های نبرد پیش می‌برد. فیلم به معنای واقعی کلمه تجربه جدیدی در سینمای دفاع‌مقدس به شمار می‌رود. از فیلمبرداری صحنه‌های فیلم که به بهترین حالت خود در راستای فضای مدنظر نویسنده و کارگردان قرار دارد، نمی‌توان گذشت. همان طور که گفته شد فیلم می‌خواهد حقیقت و واقعیت جنگ را به جوان امروزی جویای حقیقت نشان دهد و این مساله بدون اتخاذ این دکوپاژهای دقیق و سینمایی ابتر می‌ماند. همین یک دلیل کافی است تا بدانید تنگه ابوقریب را حتما باید بر پرده سینما دید تا بتوان نتیجه تلاش دست‌اندرکاران فیلم و بویژه استاد حمید خضوعی ابیانه را به درستی و کامل دریافت کرد. از طرفی جلوه‌های ویژه میدانی و بصری فیلم نیز در اوج خودش قرار دارد و بدون شک مخاطب ایرانی را با حسی غرورانگیز از توانایی‌های فنی ملی مواجه می‌کند که از لحاظ تکنیک می‌تواند پابه‌پای سینمای دنیا پیش برود و از این حیث باید به محسن روزبهانی و تیمش دست مریزاد گفت. نکته قابل توجه سکانس پلان‌های طولانی و متعدد فیلم است که هر سینماگری می‌داند این ویژگی بویژه در سینمای جنگی چقدر سخت حاصل می‌شود و از آن باید به عنوان تحولی بزرگ در سینمای جنگ یاد کرد. این سکانس پلان‌هایی که در برخی صحنه‌ها به ۵ دقیقه هم می‌رسد کار را برای همه عناصر پشت صحنه از جلوه‌های ویژه گرفته تا طراح صحنه و چهره‌پرداز، بسیار سخت و نفسگیر می‌کند اما جمع حرفه‌ای‌ها در این فیلم جمع است. وقتی تهیه‌کننده فیلم خودش استاد چهره‌پردازی باشد، دیگر انتظارات از این کار را بالا می‌برد. بدون شک یکی از نقاط قوت فیلم چهره‌پردازی منحصر به فرد آن است. در برخی صحنه‌ها یک بازیگر تا ۴-۳ مرتبه تغییر گریم پیدا می‌کند که به طبیعی‌ترین حالت ممکن، انجام شده است. بازیگران فیلم هم واقعا خوش درخشیدند. حمیدرضا آذرنگ که خود را بارها به عنوان بازیگری توانا به اثبات رسانده بود و سابقه همکاری با توکلی را در فیلم آسمان زرد کم عمق نیز داشت، در تنگه ابوقریب هم هنر و توانایی‌اش را به رخ مخاطب می‌کشد. از طرف دیگر بازی متفاوت و بسیار خوب جواد عزتی است. عزتی پس از نقش جدی و متفاوتش در ماجرای نیمروز، اینجا نیز بخوبی از ایفای نقش خود بر می‌آید و نشان می‌دهد غیر از عرصه طنز، در این بخش نیز بازیگر توانایی است. با این اوصاف خود را به عنوان یکی از مدعیان اصلی سیمرغ جشنواره امسال مطرح می‌کند. یکی از نقاط قوت فیلم تنگه ابوقریب سر و ته داشتن آن است. فیلم یک افتتاحیه و آغاز جذاب و گیرا دارد. روایتش در طول داستان را با ریتمی مناسب جلو می‌برد و در انتها پایان‌بندی فوق‌العاده‌ای دارد. اساسا این پایان‌بندی یک فیلم است که می‌تواند مخاطب را در تصمیم‌گیری و جمع‌بندی‌اش از فیلم کمک کند و «تنگه ابوقریب» این خصوصیت را به بهترین شکل داراست. با این تفاسیر بهرام توکلی که خودش در بسیاری از شؤون فیلم از بازیگردانی تا دکوپاژ و میزانسن دخیل بوده را باید در صف اول مدعیان تصاحب سیمرغ بهترین کارگردانی قرار داد و با جمع‌بندی‌ای که از فیلم برمی‌آید، تنگه ابوقریب به تهیه‌کنندگی سعید ملکان می‌تواند سودای سیمرغ بهترین فیلم جشنواره فجر را در سر بپروراند.

نگاهی به تازه‌ترین ساخته هومن سیدی

مغزهای کوچک واقعاً زنگ‌زده!

احسان سالمی: هیچ‌وقت فضای ذهنی این آدم‌ها را درک نکردم. آدم‌هایی که دنیای پیرامون‌شان را سیاه و بدون هیچ رنگی می‌بینند. دنیایی بدون قهرمان و حتی بدون یک آدم خوب که همه در آن یا معتاد هستند یا دزد و زورگیر یا از شدت تو سری خوردن تبدیل به یک موجود عقده‌ای و کینه‌جو شده‌اند که دوست دارند از همه عالم و آدم انتقام بگیرند! فضایی بشدت مشمئزکننده که هومن سیدی در تازه‌ترین ساخته خود یعنی «مغزهای کوچک زنگ‌زده» یک بار دیگر و بعد از «اعترافات ذهن خطرناک من» سراغ آن رفته است. قصه‌ای بی‌سروته از جوانی عقده‌ای با بازی نوید محمدزاده که در خانواده‌ای خلافکار در یکی از مناطق حاشیه‌ای یک شهر بزرگ زندگی می‌کند و حالا پس از به زندان افتادن برادر بزرگ‌ترش که نقش رئیس خلافکاران آن محدوده را دارد، می‌خواهد برای انتقام گرفتن از او و همه اعضای خانواده که از کودکی با او رفتاری تحقیرآمیز داشتند، به نوعی از آنها انتقام بگیرد. همه چیز در «مغزهای کوچک زنگ‌زده» بوی کهنگی می‌دهد! از اتمسفر کلی قصه که پیش از این هومن سیدی در «اعترافات ذهن خطرناک من» (که البته آن فیلم نیز خودش یک کپی نسبتا ضعیف از «ممنتو»ی کریستوفر نولان بود) سراغ آن رفته بود تا بازی تکراری و پرخاشگرانه نوید محمدزاده که بارها و بارها پیش از این در فیلم‌های مختلفی مثل «بدون تاریخ بدون امضا»، «ابد و یک روز»، «عصبانی نیستم»، «ناهید» و... رگه‌هایی از آن را به شکل‌های مختلف و در نقش‌هایی متفاوت دیده‌ایم. حتی خرده‌قصه‌های این فیلم هم بوی کهنگی می‌دهد، همچنان که بسیاری از مخاطبان با دیدن آن بخش از فیلم که به قصه کشتن خواهر شخصیت اصلی توسط اعضای خانواده به واسطه یک مساله ناموسی پرداخته بود، ناخودآگاه صحنه‌هایی از فیلم «خانه پدری» کیانوش عیاری را به ذهن می‌آورند. گذشته از این حس کهنگی و تکراری بودن که در سراسر فیلم جریان دارد، به نظر می‌رسد «مغزهای کوچک زنگ‌زده» حتی در معرفی و ارائه تصویری قهرمان‌گونه از شخصیت اصلی خود نیز ناموفق بوده و اساسا دلیل بسیاری از خرده‌داستان‌هایی که قهرمان اصلی به نوعی وارد آنها می‌شود نیز تا پایان قصه مشخص نمی‌شود تا آخرین ساخته هومن سیدی با وجود همه تلاش‌های او برای اثبات پیشرفتی که در حوزه کارگردانی داشته، باز هم نتواند تبدیل به اثری درخشان در کارنامه او شود.

ذبح امپراطور جهنم در بهشت سینما

بیایید تخیل کنیم

محسن شهمیرزادی: بیایید تاریخ را جور دیگر تخیل کنیم. سال ۷۶ است و جشنواره شانزدهم فجر میزبان فیلمی به نام «آژانس شیشه‌ای» با کارگردانی ابراهیم حاتمی‌کیا. نخستین پلان، پرویز پرستویی است که تفنگی در دست دارد و بیرون از آژانس سراسر پلیس است. او منتظر هلی‌کوپتر است تا بیاید عباس نامی را ببرد. صبح می‌شود. هلی‌کوپتر می‌آید ولی عباس در هواپیما از دنیا می‌رود. این فیلم با اعتراض شدید منتقدان و مردم مواجه می‌شود. او چرا در آژانس بود؟ برای چه تفنگ در دست گرفت؟ عباس کیست؟ قصه چیست؟ می‌خواهند به کشور خارجی فرار کنند؟ چرا؟ و این‌طور می‌شود که حاتمی‌کیا بعدها دیگر سراغ فیلمسازی نمی‌رود و ترجیح می‌دهد رستوران‌داری کند. او آخر شب درحالی‌که مشغول شستن ظرف‌هاست، در ذهن خود مرور می‌کند که اگر یکی از داوران فجر- مشهور به دکتر عباد افروز- معتقد نبود که سکانس بنیاد شهید و ساخت‌وساز در آن نمادی از معماری فراماسونری است و قصه اولیه فیلم یعنی بیماری عباس و تلاش حاج‌کاظم برای درمان او تبلور فروپاشی معنا در پست‌مدرنیته است و فروختن پیکان استیشن او- برای کمک به عباس- نوعی دهن‌کجی به انگلیس و کشورهای متمدن اروپایی است و رفتن او به «آلمان» برای درمان نوعی تحریک کشورهای منطقه محسوب می‌شود که چرا نیامده در ریاض با آن‌همه پزشک حاذق درمان شود و شاید اگر مدیران جشنواره هم نمی‌گفتند فقط ۱۴ دقیقه است همه اینها؛ حذفش کن برود و شاید...؛ او این شایدها را در ذهن خود مرور می‌کند و با سوختن دستش یادش می‌افتد که ظرف‌ها هنوز مانده و آب دارد هدر می‌رود. آژانس بی‌دروپیکر با همین یک تخیل ساده به قبرستان سینما می‌رود. در حین دیدن امپراطور جهنم ممکن است گاهی از خود بپرسیم چه شد که این شد و چه چیزی شیخ مفتی را به این رفتارها وادار کرد؟ قابل‌تصور نیست حذف گره اصلی داستان به‌علاوه ۳۰ دقیقه از پیکره فیلم چه بلایی بر سر امپراطور جهنم خواهد آورد. در کجای فیلم اتحادیه اروپا از شیخ می‌خواهد که دوباره به داعش بپیوندد و با استنکاف او این بلاها بر سرش بیاید؟ با این وجود در تازه‌ترین فیلم شیخ طادی اگرچه نقش اروپا و عربستان و آمریکا تقریباً حذف شده است اما بازهم اثری قابل دفاع است که در داستانی تخیلی ریشه‌های داعش را به‌صورت نمادین بیان می‌کند. «سلطان» ولد نامشروع و زشت و ناقص‌الخلقه داعش در افغانستان است که در سوریه سر برآورده. بلایی که در سوریه سر به زیر می‌کنند و بار دیگر در اروپا زنده می‌شود.

عرق سرد

درباره فیلم سینمایی «عرق سرد» ساخته سهیل بیرقی

عرق تگری!

محمدمهدی شیخ‌صراف: «عرق سرد» یک تلاش ناکام است برای دیده شدن؛ یک دست و پا زدن بیهوده برای متفاوت بودن به اسم دغدغه روز و سوژه اجتماعی. بازی با سوژه ممنوع‌الخروج شدن خانم بازیکن فوتبال به خاطر عدم رضایت همسرش که مجری تلویزیون است. تمام داشته یک فیلم است. با حفره‌های بزرگ در فیلمنامه و ناتوانی در ارائه اطلاعات کافی به مخاطب. از خانواده دو شخصیت اصلی که قرار است قهرمان و ضدقهرمان باشند خبری نیست. از عقبه رابطه ۸ ساله زندگی آنها هم اثری نیست. حتی مخاطب تا آخر فیلم نمی‌فهمد ریشه اختلافات این دو در کجاست. همه تاکیدها برای جدا شدن یک ساله محل زندگی است و همخانه شدن با هم‌تیمی که گویا یک ممنوعیت بزرگ است اما باز هم معلوم نیست چرا؟ دلیل وجود همه این حفره‌ها همان تلاش برای دیده شدن است. آنقدر حواس‌ها صرف حاشیه شده که حتی مدار منطقی فیلم لنگ می‌زند. کارشناس‌های حقوقی باید بگویند آیا یک رضایت محضری که در دفترخانه ثبت شده به صرف اینکه در قالب یک گواهی امضا است به صرف پاره شدن همان تکه کاغذ دیگر قابل استناد در دادگاه هست یا نه؟! اما آنچه مشهود است تلاش برای استفاده از زرد بازی‌های ژورنالیستی در تمام فیلم است. همه چیز ابزاری شده برای سوار شدن روی یک اتفاق متاخر همراه با موج خبری و البته بساطی برای تسویه‌حساب کارگردان با جماعت و تیپی که از آنها خوشش نمی‌آید. با دستکاری واقعیت‌هایی که قصه اصلی فیلم از آنجا می‌آید. مجری تلویزیون می‌شود مردی با یقه بسته و ریش آنکادر و انگشتر فیروزه که روی آنتن شعر «عشق سوزان است بسم‌الله الرحمن الرحیم» دکلمه می‌کند اما پشت دوربین‌ها و در خلوت، مشمئزکننده‌ترین فرد قصه فیلم است. کارگردان جوان خیلی دلش می‌خواهد دیده شود. در فیلم قبلی‌اش (من) هم تمام تلاشش را برای متفاوت بودن کرده بود اما دیده نشد. حالا در فیلم دومش به مدد شاخ و شانه کشیدن‌ها و بازی اغراق شده باران کوثری و امیر جدیدی و سحر دولتشاهی و گشاده‌دستی آسان‌پرداخت، اسنپ، کاله و... که معلوم است به زور در قاب‌ها و دیالوگ‌های چپانده شده‌اند می‌خواهد در یک اثر ضعیف به مخاطب حقنه کند که طرفدار حقوق پایمال شده است ولی زیرآب چیزهایی را که دوست ندارد بزند. سهیل بیرقی حتی درک درستی از ضوابط پخش زنده صداوسیما برای سر و شکل دادن به پایان‌بندی نصفه و نیمه فیلمش ندارد. نمی‌داند هر از راه رسیده‌ای نمی‌تواند سرش را بیندازد پایین و برود پشت دوربین پخش زنده. نمی‌داند اصلا آن چند ثانیه تاخیر در پخش برای این است که اگر اتفاق غیر منتظره‌ای افتاد برنامه خود به خود قطع شود نه اینکه مجری در مقابل یک تماس تلفنی وحشت کند و دوربین نمای بسته او را که از فحش شنیدن هول کرده روی آنتن بفرستد. نمی‌داند نشان دادن عکس گل و جمله ادامه برنامه تا چند لحظه دیگر حداقل مربوط به دو دهه قبل است و... کارگردان عرق سرد نزدیک‌ترین شخصیت به همان خانم آل‌داوود، وکیل فیلم است که یک سوژه داخلی را پله‌ای برای مطرح کردن خودش قرار داده است و لابد حریصانه به جشنواره‌های خارجی چشم دوخته اما با این تفاوت که حتی جرات ایستادن پای فیلمش را ندارد. در پاسخ به سوالات ساده کم می‌آورد و در نشست خبری با بی‌احترامی به سوال خبرنگاران درباره ضعف‌ها و حفره‌های فیلمنامه‌اش پاسخ نمی‌دهد. چنین فیلم‌هایی مگر اینکه در زمان اکران عمومی با سر و صدای ناشی از سیاست‌زدگی، قدری مخاطب جلب کنند اگرنه ماندگاری چندانی در ذهن و خاطره‌ها ندارند و حتی یک کنش اجتماعی تاثیرگذار برای حل مشکلات مشابه نیز نخواهند بود چون اساسا تلاش و اراده‌ای برای حل مشکل یا پیدا کردن راه‌حل ندارند. واقعا اگر چنین مشکلاتی نباشد آنها چطور خود را مطرح کنند؟

یادداشت

«تنگه ابوقریب»؛ جنگ از نمای نزدیک

میکائیل دیانی: در این فیلم خبری از کلیشه‌های نخ‌نماشده سینمای جنگ نیست. یک روایت متفاوت از جنگ، فارغ از آنچه سینمای ایران در این سال‌ها به خود دیده است. اینجا خبری از سینمای ماورایی و نور سبز و نماز شب نیست اما حال و هوای جبهه‌ها را در نهایت صداقت به چشم می‌توان دید. اینجا تنگه ابوقریب است و مخاطب قرار است همراه با رزمندگان فضای جنگ را لمس کند. روایتی از نمایی نزدیک و در دل صحنه‌های جنگ که تماشاگر را همراه خود می‌کند. در اولین صحنه فیلم هیچ نشانی از حال و هوای منطقه‌ای که در آن جنگ باشد را مشاهده نمی‌کنیم. انگار یک روز تعطیل است که مردم به همراه خانواده برای پیک‌نیک لب شط دز آمده‌اند و در حال تفریح هستند. بازیگران نام‌آشنای فیلم هم که جلوی دوربین نمایان می‌شوند، دور میزی نشسته‌اند و مشغول خوردن آب هویج بستنی‌شان هستند اما جریان زندگی در این صحنه و آرامش موجود در آن کم‌کم ریتم تندتری به خود می‌گیرد. مخاطب آرام آرام قرار است در جریان ماجرا قرار بگیرد و بعد وارد صحنه شود. تنظیم جایگاه بازیگران در فیلم به گونه‌ای است که هیچ کدام از شخصیت‌ها را نمی‌توان بر دیگری برتری داد. توکلی در اینجا تلاش کرده وجهه جمعی از شخصیت‌ها را به تصویربکشد.

ادامه در صفحه ۵

داركوب

نگاهی به فیلم «داركوب» اثر بهروز شعیبی

ماندن و جنگیدن پیوسته

زهرا شعبان‌شمیرانی: «داركوب» کلکسیونی از بازی‌های خوب است اما بهترین آنها متعلق به سارا بهرامی در نقش «مهسا» است. سارا بهرامی این بار در «داركوب» نقش مادر معتادی را بازی کرده است که برای بازپس‌گیری فرزندش انگیزه ترک اعتیادش را پیدا می‌کند اما... سارا بهرامی، مهناز افشار، امین حیایی، هادی حجازی‌فر، جمشید هاشم‌پور و نگار عابدی بازیگران شناخته‌شده آخرین ساخته بهروز شعیبی و سیدمحمود رضوی هستند. در کنار اینها بازیگران فرعی هم که همه به نوعی درگیر مساله «حاشیه‌نشینی» و «اعتیاد» هستند؛ بازی‌های درخشانی ارائه می‌دهند. روان و بدون اغراق. برای نمونه بازی بازیگر نقش «مامان» که مسؤول زنان معتادخانه‌ای است که پاتوق آنهاست؛ نقشی که با سایر مواردی که تا به حال از این موقعیت در سینما و تلویزیون به تصویر کشیده شده فاصله زیادی دارد. همیشه در این نقش با زنی طرف بودیم قلدر، بددهان، اهل معامله و... اما داركوب همه نقش‌ها را از زاویه دیگری روایت می‌کند؛ از زاویه انسانیت و امید. شعیبی در سومین اثر سینمایی‌اش به موضوع «اعتیاد» و نیروی مادری پرداخته است. موضوعی که از زمان «گوزن‌ها»ی مسعود کیمیایی با بازی کم‌نظیر فرامرز قریبیان و بهروز وثوقی در سینمای ایران محل توجه بوده است و در سال‌های اخیر بویژه بعد از «ابد و یک روز» دوباره کانون توجه فیلمسازان قرار گرفت. نمونه مشابه و هم‌رده فیلم سعید روستایی، در جشنواره سال قبل، «بدون تاریخ، بدون امضا» برادران جلیلوند بود که این فیلم هم مانند «ابد و یک روز » بسیار مورد اقبال منتقدان واقع شد. بهروز شعیبی اما از زاویه دیگری به این موضوع مهم و مبتلابه جامعه و سینمای ایران پرداخته است. فیلمساز جوان توجه ما را به این نکته جلب کرده است که «طرد» فرد مبتلا به اعتیاد و تنها ماندن او چاره این درد استخوان‌سوز نیست. از طرفی در سکانسی که مازیار (هادی حجازی‌فر در نقش برادر مهسا) به روزبه (امین حیایی در نقش همسر سابق مهسا) در اتاق جلسات روزبه در فروشگاه می‌گوید: «ببین! جمع کن برو که دیگه مجبور نشی بزنیش!» در واقع یکی از راهکارهای جامعه را در قبال اعتیاد و معتاد نشان می‌دهد و روزبه که تا آخر قصه راهی جز این نمی‌بیند هم نماینده جامعه‌ای است که فرار می‌کند تا آسیب نبیند و شاید آسیب هم نزند (این نگاه خوشبینانه به ماجراست) اما نیلوفر (مهناز افشار در نقش همسر شوهر سابق سارا) راه بهتری را در پیش می‌گیرد، راهی که هم انسانی‌تر است، هم از موضع انفعال نیست و هم مسؤولیت اجتماعی ما را یادآوری می‌کند. امیدواریم «داركوب» که به نوعی می‌توان آن را موضعی در مقابل موضع «ابد و یک روز» دید؛ (به طور خاص توجه می‌دهد به دیالوگ نگار عابدی با شادی کرم‌رودی: «آدم تو سگ‌دونی بخوابه بهتر از اینه که بزنه بیرون و تو پارک بخوابه!» پارک خیلی جای عجیبیه...خیلی بده...) توجه منتقدان را جلب کند و به سرنوشت سیانور دچار نشود.